

# طرح آزادی قلم در مطبوعات

رحیم رئیس‌نیا

## دوره مشروطیت اول

● سخنرانی در سالروز صدور فرمان مشروطیت

سازمان میراث فرهنگی

تبریز - خانه مشروطیت - ۱۴ مرداد ۱۳۸۱

۳۶۱

قلم، مصاحب ابکم، ای آشنا الم  
زچیت منتسبان تو جمله دل رنجور  
نشد به قامت موزون تو دلی مفتون  
در ابتلا تو مپندار نیستان هم‌رنگ  
به حال زار وطن خیز و کن گریبان چاک  
ایباتی که خوانده شد گزیده ایست از یک سروده سی بیتی جعفر خامنه‌ای، که در شماره  
مورخ آخر اسفند ماه ۱۲۸۸ روزنامه ایران نوا به چاپ رسیده است. شاعر حساس و نوآور  
تبریزی بی‌گمان به هنگام درد دل با قلم، به سرنوشت تلخ و دردناک قلم زنان و روزنامه‌نگارانی  
چون میرزا جهانگیر خان شیرازی (صور اسرافیل)، سلطان العلمای خراسانی (روح القدس)،  
سیدمحمد رضای شیرازی (مساوات)، افصح المتکلمین گیلانی (خیر الکلام)، سیدحسین خان  
تبریزی (عدالت)، سیدمحمد شبستری (ابوالضیاء) و دیگر جان باختگان و آزار دیدگان عرصه  
قلم و مطبوعات می‌اندیشیده است.

روزنامه صوراسرافیل، با این سرمقاله، احتمالاً نوشته شده با قلم میرزا جهانگیرخان، وارد  
میدان مطبوعات دوران مشروطه شده بود:

«حمد خدای راکه ما ایرانیان... با یک جنبش مردانه در چهاردهم جمادی الاخر سال ۱۳۲۴

مملکت خویش را مشروطه و دارای مجلس شورای ملی (پارلمان) نموده، به همت فیورانه برادران محترم آذربایجانی ما در بیست و هفتم ذی‌حجه ۱۳۲۴ [که محمدعلی میرزا سرانجام ۶ ماه و اندی پس از صدور فرمان مشروطیت از طرف پدرش به خواست‌های هفت‌گانه مردم تبریز گردن نهاد،] دولت علیه ایران رسماً در عداد دول مشروطه و صاحب‌کنستی توسیون قرار گرفت. دوره خوف و وحشت به آخر رسید... زبان قلم در مصالح امور مُلک و ملت آزاد شد و جرائد و مطبوعات برای انتشار نیک و بد مملکت حریت یافت. روزنامه‌های عدیده مثل ستارگان درخشان با مسلک‌های تازه افق وطن را روشن کرد و سران معظم بنای نوشتن و گفتن را گذاشتند. ما نیز با عدم لیاقت و بضاعت مُرْجاة قلم برداشته که به خواست خدا شاید بتوانیم به دین و دولت و وطن و ملت خود خدمتی کنیم... در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستائیان و ضعفا و فقرا و مظلومین امیدواریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم و با صدای رسا می‌گوییم که از تهدید و هلاکت بیم و خوفی نداریم و به زندگی بدون حریت و مساوات و شرف واقعی نمی‌گذاریم و به جز ذات پروردگار و احکام الهیه و قوانین ملکیه از احدی نمی‌ترسیم...».

در همان شماره اول، که در حدود ۹ ماه پس از صدور فرمان مشروطیت انتشار یافته، در مقاله‌ای تحت عنوان «مسئولیت قلم»، نویسنده در حالی که کرام الکاتبین (فرشتگان ثبت‌کننده اعمال آدمی)، «وجدان طبیعی و ضمیر انسانی» و «نفوس یک مملکت و روح یک ملت با هزاران چشم» را ناظر بر اعمال و نوشته‌های خود و خویشان را در برابر تاریخ «که رئیس هیأت تفتیش عالم و ثبات اعمال ابنای دهر است» مسؤول می‌داند، با دیو سیاه مهیبی مواجه می‌شود که می‌گوید: «اسمم اداره پوسیده انطباعاتست و من هم در این کار دخالت دارم. اولاً شیرینی ما را بده، ثانیاً باید من هم تفتیش کنم و پیش من مسؤول باشی!» و او برای دفع آن دیو، که به مدت ۲۵ سال، ناظر بر کار مطبوعات بوده، دست به دامن اسرافیل و عزرائیل می‌شود، و عزرائیل به او قول می‌دهد که به زودی با پنجه فولادی قانون اساسی چنان بر مغز او بکوبد که ایران و ایرانیان را از شر او الی الابد آسوده کند و این لفظ منحوس فرنگی سانسور را از صفحه این خاک براندازد. قلمی را که خدا در قرآن مجید بدان قسم خورده، نمی‌توان اسیر سلاسل و اغلال یک اداره مستبده کرد و مقید به قیود نظارت و ممیزی مستبدین و ظالمین نمود... قلم، که ضامن عدل و آسایش یک کشور است، نباید محبوس چاه زندان بُخت النَّصْرها باشد...»

و پس از انتشار شماره اول صوراسرافیل، میرزا جهانگیرخان، مدیر روزنامه به دفتر وزارت علوم و اوقاف احضار می‌شود و شخص وزیر، مخبرالسلطنه معروف، به او می‌گوید که به مجلس شورای ملی رفته و در خصوص جریده صوراسرافیل با وکلا صحبت کرده و قرار شده که

ایشان را سیاست بکنند. بعد هم از وی می‌خواهد که «بعد از این، این طور چیز نوشتن را ترک کنید.» و میرزا جهانگیرخان در پاسخ می‌گوید که «چیزی نوشته نشده که سیاست بشوم و در راه آسایش و آزادی ملت و خیرخواهی دولت اگر هم سیاست بشوم کمال افتخار را دارم...»

وی پس از گزارش جریان گفتگوی خود با وزیر، خطاب به وکلای ملت می‌نویسد:  
«آیا دولت و مملکت ایران مشروطه صاحب کنستی توسیون است یا خیر؟ آیا معنی مشروطه اینست که مطبوعات آزاد نباشد؟ آیا ما که نوشته‌ایم شیرینی خواستند افترا و بهتان بوده؟ آیا در تبریز رئیس انطباعات برای اجازه طبع کتب یک کله قند و دو جلد کتاب نمی‌گیرد؟ آیا قند شیرین نیست...»

صوراسرافیل در تمام دوره سیزده ماهه انتشارش دستخوش توقیف‌های مکرر بود و در این مدت تنها ۳۲ شماره از آن در داخل کشور منتشر شد و میرزا جهانگیرخان سه روز پس از انتشار واپسین شماره در جریان بمباران مجلس دستگیر و در همان روز در پیش چشمان خون آلود محمدعلی میرزا اعدام گردید.

روزنامه روح القدس و مدیر آن، سلطان‌العلمای خراسانی نیز سرنوشتی همانند روزنامه صوراسرافیل و مدیر آن میرزا جهانگیرخان داشتند. آخرین شماره روح القدس که دو ماه پس از آغاز انتشار صوراسرافیل در عرصه مطبوعات ظهور کرده بود، سه روز پیش از انتشار واپسین شماره صوراسرافیل منتشر شد؛ و سلطان‌العلماء که دهخدا به عنوان یک طلبه نان و دوغ‌خور از وی یاد کرده، مثل میرزا جهانگیرخان از مدافعان مجلس بود و همچون وی به فرمان جلاد باغ شاه اعدام گردید. او نیز در مقاله افتتاحیه شماره نخست روزنامه‌اش، آزادی قلم به دست آمده در پرتو انقلاب مشروطه را وسیله‌ای دانسته است برای خدمت به ملت و دولت و ضمن تهدید مستبدان به شمشیر مشروطه، خطاب به مخبرالسلطنه، همان وزیری که در دفاع از اداره انطباعات روزنامه‌نگاران آزادیخواه را تهدید می‌کرد، می‌گفت:

گرما زسربریده می‌ترسیدیم در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم

و در همان روزها تحت عنوان «افسوس بر بستگی و شکستگی قلم» چنین راز و نیازی با قلم می‌کند: «ای قلم، ای آرایش دهنده قوه عقلیه و ای زینت افزای قوه فکریه، تا کی برقه پوش؟... نقاب از روی خود بردار و بنمای روی زیبا را، وز آن رو مست گردان عاشق سرمست شیدا را... شب‌های هجر را گذراندیم و زنده‌ایم، ما را به سخت جانی خود این گمان نبود... در هیچ ملت و کیشی تو مستحق ظلم نبودی، چرا به چنگال مستبدان گرفتار و به چنگ روبه صفتان دوچار شدی؟...»

روح القدس پس از انتشار شماره ۱۳ در آخر رمضان ۱۳۲۵، به دستور وزارت علوم توقیف

شد و صنیع الدوله، وزیر علوم پس از آن در مجلس شورای ملی حضور یافته، اعلام می‌دارد که: «عجالتاً بنده برحسب تکلیف، روزنامه روح القدس را توقیف کردم؛ به جهت این که صراحةً طرف شده است با اعلیحضرت. شخص شاه در تمام ممالک مقدس است و گذشته از توقیف، این شخص باید در تحت استنطاق در آید.» و همین سخنان موجب درگرفتن بحثی طولانی درباره وظایف روزنامه و روزنامه‌نگار و حدود آزادی قلم در جلسه ۲ شوال مجلس می‌شود. برای نشان دادن حال و هوای حاکم بر مجلس، بریده‌هایی از سخنان نمایندگان در همان جلسه در این جا نقل می‌شود:

— از قراری که شنیده‌ام درباره وکلا هم بعضی چیزها می‌نویسند. من صراحتاً می‌گویم که این وکلا طرف اطمینان سی کرور (۱۵ میلیون) جمعیت هستند و هر کسی به آن‌ها بد بگوید مثل این است که به تمام مملکت بد گفته باشد... اگر من بعد کسی به یکی از وکلا بد گفت فوراً باید روزنامه او توقیف شود و استنطاق شود. [البته] اگر خیانت از کسی دیدند صراحةً بگویند و اثبات کنند تا آن شخص معلوم بشود کیست.

— روزنامه اگر بر ضد دین و دولت چیزی نوشت باید مجازات بشود، ولی بر ضد وکلا چیزی نوشت باید به اثبات برساند...

— حالا یک سال است که بالمره مجازات در این مملکت موقوف شده... البته روزنامه باید در مملکت باشد و آزاد هم باشد... [اگر هم خلاف نوشت باید مجازات شود. مجازات هر جرمی هم باید معین شود.]

— دو چیز خیلی اسباب گرفتاری مجلس شده است که در هر سه روز یک بار مذاکره می‌شود. یکی عمل نان و گوشت و دیگر روزنامه...

— در وقت نوشتن قانون اساسی در ماده راجعه به انطباعات خیلی زحمت کشیده‌ایم که غیر از کتب ضلال و کتب مذهبی که باید ملاحظه شود، باقی آزاد باشد... خوبست که وزارت علوم یک معاهده از روزنامه‌نویس‌ها بگیرند که از این به بعد ابداً در خصوص مطالب مذهبی چیزی ننویسند...

— روزنامه‌ها که حالا باعث فساد شده‌اند یکی دو تاست، عجالتاً خوب است آن‌ها توقیف شوند تا قانون انطباعات بیرون بیاید...

— این که گفته می‌شود روزنامه‌ها توقیف شود، این یک نوع استبداد است، باید تأکید کرد که قانون انطباعات تمام شود و مجازات جاری گردد... حالا این روزنامه روح القدس را که توقیف کرده‌اند باید همه رأی بدهند که چون نسبت به اعلیحضرت سوء ادب کرده است، و حال آن که در همه جا شخص اعلیحضرت مقدس است، توقیف شده است و باید مدیر آن در تحت استنطاق در آید...

سرانجام احتشام السلطنه رئیس مجلس پا در میانی می‌کند که روزنامه‌ها را فعلاً توقیف نکنند. روزنامه‌نویس‌ها هم از این به بعد عبارات ذواحتمالین نسبت به دین در روزنامه ننویسند و بر ضد دولت چیزی ننویسند... از فلسفه بنویسند، از تجارت و صناعت و فلاحت و ژئولوژی و غیر ذالک بنویسند. مطالب برای روزنامه نوشتن زیاد است، منحصر به بدگویی نیست.

مهدی ملک‌زاده دربارهٔ جلسهٔ مورد بحث و موضوع‌گیری‌های نمایندگان در قبال آزادی مطبوعات چنین نوشته است: در آن جلسه «وکلاهی محافظه‌کار و طرفداران محمدعلی شاه، که از روزنامه‌های تندرو دل‌پری داشتند [فرصت یافته] هر یک به نحو مخصوص روزنامه‌های تندرو را مورد انتقاد قرار دادند. بعضی گفتند روزنامه‌ها جز تولید نفاق و خلاف و فتنه‌انگیزی کاری نمی‌کنند... وکلای آزادی‌خواه... چون دیدند مجلس و دولت مستعدند که اختیارات جراید ملی را محدود نمایند و آن اسلحهٔ برنده را که در موقع انقلاب بهترین وسیلهٔ مبارزه با استبداد بود از کار بیندازند، گفتند بر طبق قانون اساسی مطبوعات آزادند و چون هنوز قانونی برای محدود کردن مطبوعات وضع نشده است در تحت هیچ عنوانی نمی‌توان روزنامه‌ها را توقیف کرد...»

مسئلهٔ مطبوعات همچنان که پیش از آن، پس از آن هم بارها در مجلس مطرح شد. به عنوان مثال دو ماه بعد، در جلسهٔ دوم ذی‌حجه مجلس شکایت می‌شود که یکی دو نفر از روزنامه‌نویس‌ها خیلی از حد خود تجاوز کرده‌اند و اگر این‌طور باشد اسباب دردسر خواهد شد... نه روز پس از آن هم باز بحثی طولانی در مورد همان مسئله در مجلس در می‌گیرد و غالباً همان حرف‌های قبلی تکرار می‌شود. بعضی همچنان می‌خواهند مطبوعات همان شیر بی‌یال و دم و اشکم باشد و بعضی آزادی قلم و مطبوعات را لازمهٔ مشروطه می‌دانند. در همین جلسه رئیس مجلس می‌گوید که «بنا بود که قانون انطباعات در کمیسیون، در حضور حجج اسلام تصحیح شود که زودتر بگذرد.» و سرانجام ۲۲ روز بعد، یعنی در ۵ محرم ۱۳۲۶، قانون ۵۲ ماده‌ای انطباعات به تصویب می‌رسد. مخبرالسلطنه ادعا کرده است که «قانون روزنامه را [وی] در تصدی وزارت علوم از روی قانون فرانسه [یعنی قانون مطبوعات ۲۹ ژوئیهٔ ۱۸۸۱ فرانسه] به هفت آب‌گلاب شست و شو داده، به مجلس برده و همان به تصویب رسیده است.»

وقتی قانون مطبوعات، که آزادی قلم و مطبوعات را کم و بیش محدود و مقید می‌ساخت، یک سال و نیم پس از اعلان مشروطه بالاخره به تصویب رسید، روزنامه‌های آزادی‌خواه هر یک به‌گونه‌ای در برابر آن واکنش نشان دادند. چنان که روزنامهٔ کشکول با چاپ کاریکاتوری و روزنامهٔ معارف با درج مقالهٔ طنزآلودی مخالفت خود را با آن ابراز داشتند و سیدمحمدرضای شیرازی شمارهٔ ۱۹ روزنامهٔ مساوات را که ارگان تندروان به شمار می‌رفت، برخلاف شماره‌های قبلی که آکنده از انتقادهای تند و تیز بر بقایای رژیم استبدادی در حال تجدید قوا بودند، تحت

عنوان به مناسبت «ظهور قانون مطبوعات» با مطالب علمی و ادبی محض انباشت و تحت عنوان «اخطار» به لحنی طنزآلود از خوانندگان خود غذرخواهی نمود:

«یقین داریم که همه خوانندگان از تغییر مسلک مساوات و سیاق تحریر آن واله و متفکر شده‌اند. ولی اگر علت این حُسن اُسلوب را بدانند حتماً تعجب نکرده، بلکه مساوات را از این اطاعت قانون و اتخاذ مسلک عاقلانه و صلح‌جویانه تحسین هم خواهند کرد...»  
در همان شماره، در بخش «اخبارات ممالک ایران» در ذیل «اخبار آذربایجان» به شیوه روزنامه‌های دوره استبداد چنین آمده است:

«از حسن اقبال بی‌زوال ملک الملوک، صاحب السیف، سلطان البازل الباسل العادل، ارواحناده، و از کفایت حضرت اشرف ارفع امنع والاحکمران کل ممالک آذربایجان شهر در کمال امنیت و رعایا در رفاهیت، هوا صاف، ارزاق فراوان»

یادآور «مراسله اخبارنویس تبریز» درباره مطبوعات ایران عهد ناصری که ۳۲ سال پیش از آن در روزنامه اختر طبع استانبول به چاپ رسیده است:

«... معنی روزنامه و منفعت آن را هم نفهمیده‌ایم که اقلأ در مثل تبریز جایی، که بزرگترین شهرهای ایران است، یک روزنامه ملی داشته باشیم و اخبار مایحتاج ملت و مقدمات ترقی در آن نوشته شود و فایده‌ها از آن برداریم. در تمامی ممالک محروسه یک روزنامه داریم که رسمی است و به جز بعضی تشریفات اتفاقیه خبری در آن نیست. صفحه‌ها را پر می‌کنند به ترجمه بعضی حکایت‌های بی‌معنی فرنگستان و وقایع گذشته و خیالیه، اگر گاهی هم بنخواهند از ولایت‌ها وقایعی بنویسند، یکی یکی اسم برده، در مقابل آن می‌نویسند، خبری نیست. از فارس، خبری نیست. از تبریز، خبری نیست. از فلان، خبر نرسیده. مثل این که خبری نرسیده هم جزو خبرهای رسمی است و لازم است به مردم اطلاع داده شود و اگر خبری هم رسیده باشد، جز سلامتی حال و ستایش از عدل و داد ولایه به طور عموماً چیزی نیست...»

میرزا حسین خان سپهسالار در زمانی که سفیر ایران در عثمانی بوده، در نامه‌ای به دوستش میرزا یوسف خان مستشارالدوله تبریزی درباره چنان روزنامه‌هایی چنین می‌نویسد:

«... مدتی است بر خود مُخَمَّر نموده‌ام روزنامه دارالخلافه را مطالعه نمی‌کنم... زیرا که از مطالعه و مقایسه آن‌ها با روزنامجات مُنطبعه در اسلامبول، به جز آن که اسباب کُذورت من شود، ثمری نمی‌دهد...»

گفته‌اند اعتمادالسلطنه - که به عنوان رئیس دار الطباعه و وزیر انطباعات، به مدت یک ربع قرن بر چندی و چونی مطبوعات نظارت فایقه داشته - روزی در حضور ناصرالدین شاه ترجمه جراید خارجه را می‌نمود. من جمله یکی از جراید فرانسه را ترجمه کرد که از اوضاع ایران نقادی،

و نکته چینی از حرکات ناصرالدین شاه کرده بود. شاه به مترجم گفت: اعدامش کن! یعنی پاره‌اش کرده، دورش بینداز. قدرتمدار خودکامه‌ای که با روزنامه خارجی چنان معامله‌ای بکنند، معلوم است که روزنامه داخلی‌اش چه حالی پیدا خواهد کرد. حالی که خواندندش دل سفیر خودش را به هم بزند.

در دوره سلطنت مظفرالدین شاه - که از سویی بر اثر ناتوانی رژیم استبدادی از اعمال حاکمیت مطلقه به شیوه عهد ناصری و از سوی دیگر در نتیجه وقوع جنبش‌های اعتراضی خودجوش مردمی هر از گاهی و روز افزونی نیاز مردم به آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی و توجه کنجکاوانه آن‌ها به مطبوعات هیجان‌بخش و روشنگر برون مرزی و عوامل و علل دیگر - دربار را به تن در دادن به تغییرات و تحولاتی در نظام مطبوعاتی کشور واداشت که وجوه عمده آن عبارت بود از: پیدایش مطبوعات غیردولتی در کنار مطبوعات خشک و خالی دولتی و پدیدار شدن نوعی آزادی محدود و مقید به قیدهای نظارت رسمی و ممیزی و خودممیزی. ناگفته نماند که در همین دوره نیز، که به قولی «نظر به تسامح آن مرحوم (مظفرالدین شاه) ارخای عنان و اطلاق قلم روزنامه‌نگاری شد»، باز اهل قلم از خشم و خشونت کار به دستان خودکامه در امان نبوده‌اند. چنان که میرزا حسن رشدیه تبریزی، پدر معارف نوین ایران، به جرم نوشتن مطلبی درباره ممیزی کتاب در روزنامه مکتب و مجدالاسلام کرمانی به جرم نوشتن الفاضلی از قبیل مشروطه، جمهوری، آزادی و برابری در روزنامه ادب، به کلات نادری تبعید شدند و علی قلی‌خان صفروف، مدیر روزنامه احتیاج، که در آن از احتیاجات مادی و معنوی ملت سخن می‌رفته، به حکم محمدعلی میرزای ولی عهد و امیر نظام گروسی، پیشکار آذربایجان - که متأسفانه خود اهل قلم بوده - در سال ۱۳۱۶ قمری و در همین شهر تبریز به چوب و فلک بسته شد. صفروف، که پس از سال‌ها سکوت، در دوره مشروطیت اول، روزنامه دو زبانی و طنزی آذربایجان را به دستیاری حاجی میرزا آقا تبریزی انتشار داد، شاید نخستین روزنامه‌نگاری باشد که پیش از ابوالضیاء و افصح المتکلمین گرفتار چنین تنبیه حقارت‌آمیزی شده است. جالب توجه است که روزنامه آذربایجان هم با شعری «خطاب به قلم» گشوده شده است:

ای قلم، ای نور ظلمت سوز من	ای قلم، ای صبح روز افزون من
خامه‌ام، ای محرم افکار من	ترجمان فکرت و اسرار من
سال‌ها و ماه‌ها بس خفته‌ای	کان دُری من بایدت ناسفته‌ای
حالیا برخیز شه دستور داد	اندر آتش دید ما را نور داد

محمدحسین ذکاء الملک فروغی، که خود از کارگزاران کار کشته دستگاه وزارت انطباعات ناصری و مظفیری بوده، و روزنامه هفتگی تربیت را، که نخستین و پر دوام‌ترین روزنامه غیردولتی

عصر مظفری بود، انتشار می‌داده، در واپسین شماره آن، شماره ۴۳۴، که در حدود هفت ماه و نیم پس از صدور فرمان مشروطیت منتشر شده، درباره شگردی که برای تأمین دوام انتشار روزنامه به کار می‌زده، اعترافات کرده است که حاکی از حال و روز روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران در دوره اضمحلال استبداد است: «البته یک نفر آدم بی‌زور که به هیچ مقهور شود، چون با جمعی دشمن روبرو گردد، طبیعی است که فکر سپر و سنگری کند و... بنده هم در مدت نگارش تربیت بعضی سپر و سنگر و آلات دفاعیه برای خود دست و پا کرده بودم. از جمله هر شش ماه - یک سال به موقع قصیده‌ای در مدح شخص اول و امثال او می‌گفتم، مگر برای اداره تربیت حامی و تکیه گاهی بتراشم و به استظهار آن بزرگ بتوانم خیر مملکت و ملت را بگویم... دیگر به همین قصد از نوشتن القاب مضایقه نمی‌کردم، به خیال آن که روزنامه تربیت پانصد بیت است، اگر سی بیت آن فدائی چهارصد و هفتاد بیت دیگر شود و اسباب نگاهداری این اوراق گردد، ضرر ندارد. و از دوستان چه پنهان گاهی به مصلحت تملق‌های بی‌ضرر هم می‌گفتم و... این جمله برای بیدار کردن خفتگان و به کار واداشتن بیکاران بود... شما می‌دانید که سابقاً حرف راست زدن در اقلیم ما از منکرات و منهیات بود و احدی جرأت نمی‌نمود که ازین جنس سخن بر زبان آرد. در این صورت من چگونه می‌توانستم برخلاف اجماع و ضد جمهور حرف بزنم و از حق و حقیقت روایت و حکایت کنم، مگر به لطایف الحیل و کنایه و استعاره و ارسال مثل.»

سخن بر سر توقیف دو ماهه روزنامه روح القدس و محاکمه مدیر آن بود. سلطان العلمای خراسانی نخستین روزنامه‌نگاری است که به سبب نوشته‌های خود در دوره مشروطه محاکمه شد. وی پس از احضار به محکمه و طرح شکایات نماینده اداره انطباعات، که عمده‌ترین آن‌ها توهین به شخص محمدعلی شاه بود، به ترتیب محاکمه اعتراض کرده، اعلام داشت که به سه شرط حاضر به محاکمه شدن است. شرط اول این بود که محاکمه علنی باشد و مجلسی مرکب از هیأتی از وکلا و هیأتی از منصفین تشکیل گردد.

سرانجام محاکمه، بی‌آن‌که نتیجه‌ای از آن حاصل شود، به علت آن که هنوز قانون مطبوعات به تصویب نرسیده بود، به دستور وزیر علوم موقوف شد. سلطان العلماء در نخستین شماره پس از توقیف دو ماهه، بعد از نقل صورت استنطاق خود می‌نویسد: «حالا خودمانیم، کلاه خود را قاضی می‌کنیم، انصافاً می‌خواهیم تقصیر خودمان را ثابت کنیم تا اجر و مزد جناب وزیر علوم هدر نشود. ابتدا به آواز بلند فریاد می‌زنیم، دو سالی است دولت ایران مشروطه است، دیگر نباید جهت میل نفسانی یک نفر مستبد ظالم سراپا شهوت، حقوق ملت را ضایع کرد و محاکمه بی‌قانونی نمود. خیلی خوب، اگر این محاکمه از روی بی‌قانونی بود، چرا اقدام کردند؟ هر گاه قانونی بود چرا موقوف کردند و نگذاشتند تقصیر مدیر [روزنامه] یا طرف او معلوم شود. و به



مجازات خود برسند تا دو مرتبه نگوید آقای مقدس است...»

آشکار است که مورد اشاره سلطان العلماء کسی جز محمدعلی میرزا نبود که دیدیم بعضی از نمایندگان مدعی تقدس او بودند. دهخدا در همان روزهای محاکمه مورد بحث به زبانی طنزآمیز، خطاب به وزرای علوم و عدلیه، از چنان محاکمه‌ای به انتقاد پرداخته است:

«شما که می‌خواهید تجارب جراحی خودتان را در سر کچل ما روزنامه‌نویس‌ها حاصل کنید، قانون مطبوعات که هنوز از مجلس نگذشته، و... مجازات بی‌قانون هم که گویا در هیچ کوره ده مملکت مشروطه صحیح نباشد...»

البته، قانون مطبوعات، که دیدیم در نتیجه تدابیر نمایندگان طرفدار آزادی قلم، که اکثر نمایندگان تبریز در رأس آن‌ها قرار داشتند، خیلی دیر و در حدود چهار ماه پیش از بمباران مجلس و در زمانی که دربار و وابستگانش خود را برای درهم کوبیدن مشروطه و مجلس آماده می‌کردند، به تصویب رسید و همان شرایط بحرانی در چربیدن آرای جناح محافظه کار و محدودیت طلب بر آرای جناح ترقی خواه و طرفدار آزادی بیان تأثیر نهاد؛ لیکن این قانون در دوره اول مجلس کم‌تر مورد مراعات و اجرا قرار گرفت، در حالی که در ادوار بعدی با افزوده شدن مواد و تبصره‌هایی بر آن، معیار سنجش جرم‌های مطبوعاتی و ابزار محدودیت و محکومیت اهل قلم شد.

متأسفانه تنگی مجال، امکان پرداختن به همه موضوعات قابل طرح در این مقاله را نمی‌دهد. بر آن بودم تا طرح مسأله آزادی قلم را در روزنامه مساوات و بعضی روزنامه‌های شهرستانی چون خیرالکلام رشت، آذربایجان، عدالت و مجاهد تبریز و فریاد ارومیه پی بگیرم و به سرنوشت روزنامه‌نگارانی چون افصح المتکلمین، مدیر خیرالکلام، که به فرمان حاکم خودکامه گیلان چندان و چنان زدندش که «در زیر چوب خون استفراخ» کرد و سیدمحمد شبستری (ابوالضیاء) که به جرم چاپ نامه‌ای در مجاهد، روزنامه تحت مدیریتش، به استنطاق کشیده شد و «پاهایش را فلک بسته، چوب زدند. و به این دژ رفتاری پس نکرده، دستور دادند که از شهر بیرونش گردانند، بیچاره ابوالضیاء ناسزایی را که در زمان خودکامگی ندیده بود، در زمان آزادی دید و...» اشاراتی بکنم که فرصت پیش از این نیست.

چندی و چونی فعالیت‌های مطبوعاتی و مشکلات و عوارض و دست‌آوردهای آن و تلاش در راه تأمین آزادی قلم تضمین‌کننده مردم سالاری در دوره دو ساله مشروطیت اول را بدین صورت می‌توان خلاصه‌وار جمع‌بندی کرد:

پس از در هم شکستن قید و بندهای استبداد چند هزار ساله در برابر موج‌های انقلاب مشروطه و آزادی قلم و قلمدار، ده‌ها روزنامه در تهران و شهرهای دیگر، چونان گل و گیاهی که